



حضور تصویرگرانی که به میل شخصی و بی آنکه برای نشریات و آژانسهای خبری کار کنند، به ثبت رویدادهای انقلاب پرداختند، از لحاظ نگاهی متفاوت به این واقعه عظیم، مغتنم است. فرمود نیز در آن سالها هنوز در حال تجربه اندوزی بود و لذا تصاویرش هر چند از نظر او حرفه ای نیستند، اما از حال و هوایی صمیمانه برخوردارند و در واقع، انقلاب بود که آینده کاری وی را رقم زد تا اینک بتواند به عنوان عکاسی حرفه ای با آژانسهای خبری معتبر جهان همکاری کند.

● فرامید



گفت و شنود شاهد باران با محمد فرنود

عکاسی را با انقلاب جدی گرفتیم ...

هستند و چه نقشی دارند، ولی یک عکس خیلی جالب از ایشان گرفته ام که بلندگو دستشان است و دارند به بسته شدن فرودگاه اعتراض می کنند. من آن روز عکاسی کردم و عکسهایشان را دارم. این عکسی هم که گرفتم خیلی تاثیر گذاشت. بعد هم تظاهرات مردم در سطح خیابانها بود. در این ایام در تهران مستقر شدم تا منجر شد به ورود حضرت امام. من در سنینی بودم که شخصیت ایشان برای من ناشناخته بود و فقط می دیدم که محبوبیت عجیبی در بین مردم دارند. ایشان که می خواستند بیایند، اتفاقات جالبی پیش می آمدند. کدام اتفاقات؟

روزهای نهم، دهم و یازدهم تظاهرات عظیمی بر پا شدند. در شب دوازدهم همه مردم در خیابانها خوابیدند و به خانه نرفتند. این صحنه ها برای من خیلی عجیب بودند. روز دوازدهم بهمین که همه برای استقبال آمدند، مهم ترین مسئله ای که در آن ازدحام میلیونی برای من وجود داشت، این بود که چه جوری خودم را به بهشت زهرا برسانم. خیابان انقلاب مهم ترین مرکز انقلاب بود و مردم با گلهای قرمز میخک، آنجا را تزئین کرده بودند. این چیزها برای من خیلی جالب بودند و همه را عکاسی کردم. تا موقعی که امام در بلیزر تا میدان انقلاب آمدند، من همه را عکاسی کردم و بعد در میان جمعیت گم شدم و دیدم نمی توانم کاری کنم. خیابان کارگر و مناطق اطراف آن را خوب می شناختم و خلوت هم بودند. خودم را از آنجا رساندم به میدان راه آهن و با یک موتورگازی از جوادیه رفتم به بهشت زهرا که هنوز بلیزر امام نیامده بود. وقتی رسیدم آنجا، جمعیت بهشت زهرا هم عجیب و غریب بود. تا قطعه شهدای هفده شهریور، جمعیت پر بود و همه مردم منتظر بودند که بلیزر امام بیاید از طریق ماشین روزنامه اطلاعات که بی سیم داشت، خبرنگاری به من اطلاع داد که، «فلانی! امام از در بهشت زهرا با بلیزر نیامدند. با هلیکوپتر آمدند.» همه عکاسها منتظر بودند ایشان با بلیزر بیایند. من دیدم که

دارید؟
یک پسر بچه نه ساله ای به اسم بهروز از خانه آمده بود بیرون تظاهرات را تماشا کند، گلوله خورد. این عکس را در شهرستان سمنان گرفتم.

چه ماهی؟
دی ماه ۵۷ بود. مامورین نظامی به کسانی که تظاهرات می کردند، تیراندازی کردند. تیری کمانه کرد و خورد به سر این بچه و شهید شد. مراسم این بچه را به شکل خیلی خاص عکاسی کردم و حتی در غسالخانه از پدر و مادرش هم عکس گرفتم. سر کلاس درس و جای خالی او را عکاسی کردم و آنجا بود که در واقع، بیشتر به اهمیت عکاسی پی بردم.

آیا این عکسها بازتابی هم داشتند؟
بله. این عکسها بازتاب خیلی خوبی داشتند. بعد تظاهرات معروف تاسوعا-عاشورا پیش آمد. بعد تحصن دانشگاه تهران بود. آن موقع من نمی دانستم که آیت الله خامنه ای چه کسی

تحصن دانشگاه تهران بود. آن موقع من نمی دانستم که آیت الله خامنه ای چه کسی هستند و چه نقشی دارند، ولی یک عکس خیلی جالب از ایشان گرفته ام که بلندگو دستشان است و دارند به بسته شدن فرودگاه اعتراض می کنند. من آن روز عکاسی کردم و عکسهایشان را دارم. این عکسی هم که گرفتم خیلی تاثیر گذاشت.

در چه سالی متولد شدید؟
متولد سال ۱۳۳۶ هستم. نزدیک سی سال است که دارم عکاسی می کنم و عکاسی را هم سه سال قبل از انقلاب شروع کردم.

آیا با نشریه ای همکاری داشتید؟
قبل از انقلاب با روزنامه اطلاعات، بخش شهرستانها کار می کردم و همزمان با انقلاب وارد مطبوعات شدم. آیا برای روزنامه خاصی عکاسی می کردید یا علاقه شخصی شما بود؟

من عکاسی را آگاهانه و با توجه به تاثیر بیشتری که نسبت به هنرهای دیگر داشت، انتخاب کرده بودم. من دیده بودم که در جریان انقلاب، حتی مردم عادی با دوربینهای معمولی پولاروید از شهدای خود عکس می گرفتند و چاپ می کردند و سر در مساجد می زدند و واکنش مردم را نسبت به اینها می دیدم. لذا عکاسی را به شکل جدی شروع کردم. یعنی در واقع تحت تاثیر جریان انقلاب، عکاسی را انتخاب کردید؟

دیدم که تاثیر عکاسی بیشتر از هنرهای دیگر است، به همین دلیل به عنوان حرفه انتخاب کردم. کنکور داده بودم و داشتم وارد دانشگاه می شدم که مصادف شد با اوج انقلاب و روزهای پیروزی انقلاب. من در واقع به خاطر مشکلاتی که برایم به وجود آمد، به شکل جسته گریخته عکاسی انقلاب را انجام می دادم و در مجموع تا آمدیم بشناسیم که انقلاب چیست، انقلاب پیروز شد.

پس شما عکسها را برای خودتان می گرفتید؟
خیر، با مطبوعات کشور در ارتباط بودم و عکسهای من هم چاپ می شدند.

کجا؟
روزنامه اطلاعات. خاطره اولین صحنه ای را که از انقلاب عکس گرفتید به یاد

هلیکوپتری دارد می آید. مردم دیدند که یک هلیکوپتر ارتشی است، ولی تصویرش را نمی کردند امام در آن باشند. زیبایی عکسی که در این صحنه گرفتم این بود که همه تصور می کردند هلیکوپتر ارتشی آمده که امام را دستگیر کند و ببرد و شروع کردند به دادن شعار، «مرگ بر بختیار!» من هر چه داد می زدم که شعار ندهید، صدایم به جایی نمی رسید و جالب اینجا بود که نتوانستم از یک درخت کاج در همان نزدیکی بالا بروم. درخت هم قدرت زیادی نداشت، ولی به هر وضعی بود، خودم را آن بالا نگه داشتم و با یک تله نتوانستم نزدیک شدن هلیکوپتر و نشستن و نزدیک شدن شهید مطهری و شهید مفتاح را به آن، لحظه به لحظه عکاسی کنم. در هلیکوپتر که باز شد و امام سرشان را آوردند بیرون، تازه جمعیت متوجه موضوع شد. این چیزهایی که می گویم، همه در طرف ده دقیقه اتفاق افتاد و بعد امام در میان جمعیت گم شدند. صحنه ای را که امام از هلیکوپتر آمدند بیرون و شهید مطهری و شهید مفتاح و مرحوم حاج احمد آقا جلو آمدند، گرفتم و بعد امام

دردانگاه بودم و دیدم یک سری جنازه سوخته آوردند و گفتند که آن قلعه معروف را آتش زده اند. خاطر هست که دانشگاه را رها کردم و رفتم طرف گمرک. در نزدیکی کاباره ها و کافه هائی را آتش زده بودند، در یک مغازه متوجه شدم که عده ای ساواکی، عبا و عمامه را به جای لباسهای خودشان به تن کردند. این چیزی بود که من به چشم خود دیدم، اما نتوانستم عکس بگیرم. اینها از توی ساکهایشان چماق در آوردند و با همان لباسها شروع کردند به عریه کشی

در میان جمعیت پنهان شدند و من دیگر ایشان را ندیدم تا وقتی که رفتند به طرف جایگاه. از سخنرانی هم عکس گرفتید؟ نه، در جایی که بودم، نمی توانستم از جایگاه عکس بگیرم. قشنگ ترین عکسی که از کل انقلاب دارم، همین عکس ورود ایشان است. برای خود من این زیباترین است. تنها عکس ورود ایشان هم هست. از جایگاه سخنرانی شاید هزاران عکس وجود داشته باشد، ولی از این صحنه، تنها عکس موجود همین است. در زمان ارتحال ایشان هم، صحنه ای شبیه به همین را موقع بیرون آمدن ثابتوت ایشان از هلیکوپتر نتوانستم ثبت کنم.

روزهای بعد کجا بودید؟ مدرسه علوی را هیچ وقت نتوانستم بروم. بیشتر در خیابانها بودم. داشتم عکاسی را جدی تر می گرفتم. هنوز سه سال بیشتر از کارم نگذشته بود و گاهی مردم می شدم که اصلا می خواهم این کار را به عنوان حرفه ادامه بدهم یا نه، ولی در واقع مهم ترین نکته ای که برابرم پیش آمد در روزهای نوزدهم تا بیست و دوم بهمن بود که اوج روزهای انقلاب بودند و من می دیدم که مردم چطور سنگر بندی می کردند. حتی یادم هست که در یکی از خیابانها، مردم کیسه های آرد نانوائی را آورده بودند و با کیسه های برنج را آورده بودند یا می دیدم که مردم از پنجره های خانه هایشان ملاقه هایشان را پایین می ریزند تا برای مجروحین و شهدا استفاده شود و من از اینها عکس گرفتم. همه اینها به قدری سریع اتفاق افتادند که از نظر سنی برای من قابل هضم نبودند، فقط می دیدم و طبیعتا بعد از پیروزی انقلاب، تازه وقتی بود که من عکاسی را جدی گرفتم و هنوز که هنوز است دارم ادامه می دهم.

در مجموع از انقلاب چند فریم عکس گرفتید؟ نزدیک به هزار فریم، اما شاید در کل آنها بیست عکس را بتوانم بگویم که خیلی جالب هستند. حالا که عکاسی حرفه من شده و دارم این حرفه را در سطح بین المللی دنبال می کنم، چهار پنج فریم از آن عکسها، حرفه ای تلقی می شوند و آنها را نگه داشته ام و همیشه به عنوان یک خاطره خوب از آنها یاد می کنم.

و خاطره جالب دیگر؟ در دانشگاه بودم و دیدم یک سری جنازه سوخته آوردند و گفتند که آن قلعه معروف را آتش زده اند. خاطر هست که دانشگاه را رها کردم و رفتم طرف گمرک. در نزدیکی کاباره ها و کافه هائی را آتش زده بودند. در یک مغازه متوجه شدم که عده ای ساواکی، عبا و عمامه را به جای لباسهای خودشان به تن کردند. این چیزی بود که من به چشم خود دیدم، اما نتوانستم عکس بگیرم. اینها از توی ساکهایشان چماق در آوردند و با همان لباسها شروع کردند به عریه کشی. واقعا حیف شد که نتوانستم عکس بگیرم. اما از آتش

زند قلعه، عکس دارم. چند تا را تا به حال منتشر نشده باقی مانده اند؟ چهار، پنج تائی هستند که هیچ وقت هیچ جا منتشر نکرده ام و چون قرار است کتاب جنگ و انقلاب را منتشر کنم، گذاشتم این عکس خاص را آنجا ارائه دهم.

اولین عکس انقلابتان که چاپ شد، کدام است؟ عکس همان پسر بچه نه ساله است که شهید شد که در روزنامه اطلاعات چاپ شد. در اولین سالگرد انقلاب در یک صفحه روزنامه کیهان عکسهایم چاپ شدند. البته از خوشحالی مردم به هنگام رفتن شاه هم عکسهای خوبی دارم. بعدها عکسهایم چقدر به خارج راه پیدا کردند؟

در آن زمان هیچ، بعدها شاید در مجموعه ها، همان عکس معروف بیرون آمدن امام از هلیکوپتر بود. البته با توجه به تجربه کمی که آن موقع داشتم، بعدها که هشت سال در جبهه های جنگ بودم و بعد هم توقعم از عکس، بالا رفت، دیگر با هر چیزی راضی نمی شدم، شاید به عنوان خاطره عکسهای خوبی برابرم باشند، ولی به عنوان هنر عکاسی، ضعفهایی دارند. **مجموعه عکسهایتان چه موقع چاپ می شوند؟** قطعا تا سال آینده. به صورت کتاب و همزمان در نمایشگاه بزرگی ارائه خواهد داد. **گلچین عکسهای انقلاب هم که حتما در آن هست؟**

صد در صد، چون اوج کارهای من در آن روزهاست. همان صحنه ها باعث شدند که من عکاسی را انتخاب کنم. خیلی مهم است. انسان در زندگی، یک بار تصمیم می گیرد که کاری را انجام بدهد. من دانشکده هنرهای زیبا قبول شده بودم، ولی به خاطر عکاسی، آن را رها کردم. شاید الان گاهی اوقات فکر می کنم که اگر دانشکده را ادامه می دادم چه اتفاقی می افتاد و وقتی ادامه ندادم و دنبال عکاسی رفتم و حالا به عنوان یک عکاس بین المللی کاری می کنم، چه تاثیری در زندگی من داشته است. اینها خیلی تعیین کننده هستند.

آیا پشیمانید؟ ایدا. از این که این حرفه را انتخاب کردم، خیلی خوشحالم و برای من هیچ چیز جای عکاسی را نمی گیرد. با تمام احترامی که برای همه هنرها از جمله سینما و تاثیر آن در فرهنگ جهان

قائلم، اما عکاسی را به عنوان هنری که ثبت کننده و بیان کننده واقعاتها هستند، بسیار دوست دارم و خوشحالم که دنبال این حرفه رفتم. عکاسی قادر است در کوتاه ترین زمان ممکن، بیشترین تاثیر را بگذارد. مثلا آن عکس رژه جنگ را که اسطوره های جنگ هستند و صورتهایشان نیمرخ است. **شما گرفتید؟**

با اجازه تان. **جوایز زیادی هم برد.** جایزه مهم نیست، مسئله این است که به عنوان سمبل جنگ باقی ماند. آن چهره ها متعلق به نسلی است که پرپر شد و خود را فدا کرد تا کشوری از هر جهت آزاد شود. من با یک نگاه این طوری



سراغ آن صحنه رفتم. وقتی به عکاسی به این شکل نگاه کنید، طبیعی است که شکل کار تغییر می کند. خوشحالم که این حرفه را انتخاب کردم و می توانم به سهم خودم روی جامعه تاثیر بگذارم. من در واقع خودم را مدیون انقلاب و جنگ می دانم. اگر عکاسی مادر سطح جهان مطرح است به خاطر انقلاب و مخصوصا جنگ است. در دوره انقلاب تعداد عکاسها کم بود، ولی در دوران جنگ زیاد بودند و عکسهای فراوانی گرفتند. به همین میزان هم معتقدم عکاسی به انقلاب و جنگ خدمت کرد. **متشکریم که با وجود بیماری فرزندتان و گرفتاریهای متعدد این وقت را در اختیار ما گذاشتید.**



۱۱۱



● ۱-۱۲۰۲ بهمن ۵۷، لحظات پیاده شدن امام از هلی‌کوپتر در بهشت زهرا.

۱۲۱